

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14020830**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/الوضع /اقسام الوضع

# مسلک سوم در معنای حروف: مسلک نسبیّت

بر اساس مسلک سوم در معانی حرفیه، حروف دالّ بر نسبت هستند.

سابقاً اشاره کردیم که دلالت تمام حروف، بر نسبت چندان روشن نیست؛ حروف دارای انواع و اقسام مختلف است که ممکن است برخی از آن­ها دالّ بر نسبت باشند و برخی دیگر دالّ بر نسبت نباشند. در آینده در این زمینه بحث خواهیم کرد و هم­اکنون صرفاً به آن قسم از حروفی که دالّ بر نسبت هستند خواهیم پرداخت.

## تقریر محقق نائینی از مسلک سوم: ایجاد ربط به واسطۀ حروف

محقق نائینی در توضیح نسبی بودن معنای حروف بیانی دارند که متشکل از پنج مقدمه است. از این پنج مقدمه، مقدمۀ اول و پنجم، مقدّمات اصلی بیان ایشان است که آن را ذکر نموده و تفصیلاتی و تقسیماتی که در سائر مقدّمات ذکر شده را حذف می­کنیم.

ایشان در مقدمۀ اول، معانی را به دو گونۀ اخطاری و غیر اخطاری تقسیم می­کنند:

 (الأولى) ان المعاني تنقسم إلى إخطارية و غير إخطارية فان الأسماء بجواهرها و أعراضها عند التكلم بها يخطر معانيها في الذهن سواء كانت في ضمن تركيب كلامي أم لم تكن بخلاف الحروف فانها بنفسها لا توجب خطور معانيها في نفس سامعها ما لم تكن في ضمن كلام تركيبي‏.[[1]](#footnote-1)

مقدمۀ پنجم نیز توضیح مقدمۀ اول است؛ ایشان پس از ذکر اقسام حروف و نِسَب و توضیح آن­ها، در مقدمۀ پنجم چنین می­فرمایند:

 (الخامسة) ان الحروف بأجمعها معانيها إيجادية نسبية كانت أو غيرها فانها لم توضع الا لأجل إيجاد الربط بين مفهومين لا ربط بينهما كلفظ زيد و الدار فكلمة في هي الرابطة بينهما في الكلام في مقام الاستعمال فالموجد للربط الكلامي هو الحرف ... .

سپس می­فرمایند:

 و لا منافاة بين كون المعاني الحرفية إيجادية و ان تكون للنسبة الحقيقية واقعية و خارجية قد تطابق النسبة الكلامية و قد تخالفها فان المطابقة بينهما ليس كمطابقة الكلي مع فرده بل كمطابقة فرد مع فرد آخر بحيث يكون النسبة بينهما كنسبة الظل مع ذي الظل فالمفهوم الحرفي هو النسبة الظلية الكلامية التي تطابق النسبة الخارجية (تارة) و تخالفها (أخرى ... .[[2]](#footnote-2)

ایشان در صدد بیان این نکته است که معنای حروف، معنایی است که در هنگام استعمال و کاربست الفاظ، هویّتش محقق می­شود؛ به عبارت دیگر پیش از اینکه الفاظ محقق شوند، معنای حروف، تحقق ندارند پس تحققشان وابسته به تحقق الفاظ است؛ بر خلاف معنای اسماء همچون واژۀ «انسان»، «قائم» و مانند آن که پیش از کاربست الفاظ نیز تحقق دارند و در ذهن تصور می­شوند. به عبارت دیگر خواه لفظ «انسان» و لفظ «قائم» را به کار ببریم و خواه به کار نبریم، معنای انسان و قائم قابل تصور است؛ اما نسبتی که بین انسان و قائم وجود دارد تنها در جایی قابل ادراک است که در جمله و در ضمن الفاظ قرار گیرد.

### اشکال محقق خوئی به تقریر محقق نائینی: ایجاد ربط به واسطۀ حرف در طول دلالت آن­ بر معنا

محقق خوئی در مقام بررسی فرمایش محقق نائینی می­فرمایند: معنادار شدن حروف در ضمن ترکیب کلامی، و تحقق یافتن ربط در کلام به وسیلۀ حروف، کاملاً صحیح است؛ اما بحث در آن است که حروف به چه شکل، ربط را ایجاد می­کنند؟ ایجاد ربط به واسطۀ حروف، به جهت دلالت حروف بر معنایی است که آن معنا ایجاد­گر ربط است. عبارت محقق خوئی به شرح زیر است:

لا إشكال في تحقق الربط في الكلام بواسطة الحروف و انه لولاها لما كانت الجملات مربوطة إلّا ان الربط المزبور انما هو من جهة دلالتها على معانيها التي وضعت لها و الكلام فعلا انما هو في تعيين تلك المفاهيم التي بوجود الدال عليها يكون الكلام بعضه مربوطاً ببعض فالقول بان الحروف موضوعة لإيجاد الربط الكلامي لا يرجع إلى محصل‏.[[3]](#footnote-3)

### توضیح بیان محقق نائینی توسط مرحوم آقای روحانی: مسانخ بودن معنای حرفی با وجود نه ماهیت

مرحوم آقای روحانی در توضیح فرمایش محقق نائینی مطالبی را بیان می­کنند که توسط مرحوم آقای صدر[[4]](#footnote-4) نیز با تفصیل بیشتر ذکر شده است و جوهر هر دو کلام، یک چیز است.

چکیدۀ فرمایش مرحوم آقای روحانی عبارت از آن است که ما یک ماهیت داریم و یک وجود. انسان، یک ماهیت است که می­تواند وجود خارجی داشته باشد و می­تواند وجود خارجی نداشته باشد. پس انسان یک موقع در خارج موجود می­شود و یک موقع در ذهن موجود می­شود. مفهوم ذهنی انسان نیز مفهومی است که دال بر انسان خارجی است؛ البته مقصود از انسانِ خارجی، انسانی است که لا بشرط از وجود و عدم ملاحظه شده است نه بشرط وجود.

با عنایت به نکات ذکر شده، برخی از الفاظ به ازای پدیده­هایی وضع شده­اند که از سنخ مفاهیم ذهنی هستند ولی برخی دیگر به ازای وجودات وضع شده­اند؛ مقصود از وضع الفاظ به ازای وجودات، آن است که با کاربست لفظ، وجودی از وجودات محقق می­شود.

باید دانست کاربست لفظ، وجودی را به عالم خارج اضافه نمی­کند پس وجود مورد نظر مربوط به عالم ذهن است؛ بنابراین حروف، ربط بین مفاهیم را در ذهن ایجاد می­کنند. به دیگر سخن، حروف رابط بین مفاهیم در عالم ذهن هستند، یعنی مفاهیم در عالم ذهن گاهی بی­ارتباط هستند و حرف در عالم ذهن بین مفاهیم بی­ارتباط، ارتباط ایجاد می­کند. مثلاً مفهوم «زید» و «خانه» در عالم ذهن، بی­ارتباط هستند و وقتی گفته می­شود «زید در خانه است»، واژۀ «در» ایجادگر ارتباط بین دو مفهوم غیر مرتبط است.

دقت به این نکته ضروری است که واژۀ «فی» ربط را ایجاد نمی­کند، بلکه یک واقعیتی بین «زید« و «خانه» ربط را ایجاد می­کند که آن واقعیت از سنخ وجود است؛ آن واقعیت، مفهوم ذهنی «زید» و مفهوم ذهنی «خانه« را به هم مرتبط می­کند.

توجه به این نکته لازم است که خود مفاهیم، متباین بالذات هستند یعنی به یکدیگر ارتباطی ندارند؛ بنابراین برای برقراری ارتباط بین مفاهیم، لازم است چیزی از سنخ غیر مفاهیم \_یعنی از سنخ وجودات\_ در میان باشد تا بتواند بین مفاهیم غیر مرتبط، ارتباط ایجاد کند چون اگر خود آن معنای حرفیِ رابط، از سنخ مفاهیم باشد، با سائر مفاهیم تباین بالذات داشته و توان ایجاد ارتباط بینشان را ندارد. اگر معنای حروف نیز همچون سائر مفاهیم باشند، با سه مفهوم متباین بالذات روبرو خواهیم بود که به یکدیگر ارتباط ندارند.

بنابراین ادعای محقق نائینی این نیست که، خود حرف، ایجادگر ربط است؛ بلکه معنای حرف، ایجادگر ربط است؛ معنای حرف موجِد ربط است نه خود حرف.

مرحوم آقای روحانی به این نکته اشاره می­کنند که مقصود محقق نائینی از اینکه معنای حرف در ترکیب کلامی شکل می­گیرد، آن است که معنای حروف، ایجادگرِ ربط است نه خود حروف. ایشان می­فرماید معنای حرف از سنخ وجود است؛ یعنی معنای حرف یک نوع وجود ذهنی است نه اینکه از سنخ مفهوم باشد. عبارت ایشان به شرح زیر است:

فالنسبة و الربط بين زيد و القيام من خصوصيات وجوديهما ... . و بالجملة: كما ان النسبة الخارجية- أعني النسبة بين الموجودين خارجا- لا تخرج عن حد الوجود و ليس لها ماهية يعرض عليها الوجود، كذلك النسبة الذهنية- أعني النسبة بين المفهومين ذهنا- لا تخرج عن حد اللحاظ و ليس لها مفهوم يتعلق به اللحاظ و التصور(یعنی خود لحاظ و تصور است نه متعلق لحاظ و تصور)، فصح حينئذ ان يعبر عن النسبة الذهنية بالنسبة الكلامية بلحاظ انها النسبة **بين المفهومين المدلولين للكلام** و انه لا واقع لها إلّا الكلام، حيث انه لا تقرر لها في نفسها و لا وجود لها قبل وجود المفهومين. فالذي وضع له الحرف هو النسبة الكلامية، أعني النسبة بين المفهومين في الذهن و الربط الحاصل بينهما (یعنی حرف دالّ بر چیزی است که در عالم ذهن از سنخ وجود است نه مفهوم و سپس آن را توضیح می­دهند.) ... . [[5]](#footnote-5)

#### روشن شدن مقصود از «موضوع­له خاص» در وضع حروف طبق توضیح مرحوم آقای روحانی

با عنایت به این تبیین روشن می­گردد که وقتی می­گوییم وضع حروف از قبیل «وضع عام، موضوع­له خاص» است، مقصودمان از «موضوع­له خاص»، مفهوم جزئی نیست بلکه واقعیت متعیّن است.

در توضیح مطلب فوق باید دانست ما با دو سنخ مفهوم روبرو هستیم؛ برخی از مفاهیم، کلّی هستند که دالّ بر معنای عام هستند؛ برخی دیگر از مفاهیم جزئی هستند که دالّ بر معنای خاصّ هستند. این آقایان می­خواهند بگوید معنای حروف، از سنخ دوالّ نیستند بلکه از سنخ وجودات هستند. وجود با تعیّن مساوق است چون تا وقتی شیئی متعیّن نشود، موجود نمی­شود؛ اما تعیّن داشتن وجود از این باب نیست که از یک شیء خاص حکایت می­کند. تعیّن غیر از جزئیت است. ادعای محقق نائینی بنابر تفسیر مرحوم آقای روحانی از این قرار است که معنای حروف، جزئی نیست ولی متعیّن است.

حال چرا ایشان تعبیر نسبت کلامیه را به کار برده است؟ مرحوم آقای روحانی در پاسخ به این سؤال می­فرماید: چون این نسبت بین دو مفهومی است که این دو مفهوم، مدلول کلام هستند.

### مروری بر تقریر مرحوم سید مرتضی لنگروی از کلام محقق نائینی

گفتنی است که مشابه تقریری که محقق خوئی از بیان محقق نائینی ارائه نمودند، در سائر تقریرات کلام محقق نائینی نیز به چشم می­خورد. مرحوم آ سید مرتضی لنگرودی، پدر آ سید محمد حسن و آ سید محمد حسین و اخوان لنگرودی که در قم و تهران بودند و آ سید محمد حسین اخیراً مرحوم شد، بودند. تقریرات آ سید مرتضی لنگرودی از درس محقق نائینی اخیراً به چاپ رسیده است. در این تقریرات نیز شبیه همین مقدمه­جینی­ها وجود دارد:

المقدمة الأولی: إن المفاهیم بکثرتها علی قسمین إخطاریة و إیجادیة؛ و الإخطاریة ...

شایان ذکر است که ما در مراجعه و مطالعۀ ابتدائی کلام محقق نائینی، همان مطلبی که مرحوم آقای روحانی و مرحوم آقای صدر مطرح نمودند را از کلام ایشان برداشت کردیم؛ چون ایشان خود مفاهیم را بر دو قسم می­دانند نه الفاظ را؛ یعنی می­گویند برخی مفاهیم، واقع را به ذهن خطور می­دهند و برخی دیگر، یک واقعیت را ایجاد می­کنند. پس مقسم، خود مفهوم است نه الفاظ؛ یعنی خود مفهوم ایجادگر است نه اینکه لفظ، ایجادگر باشد. این همان مطلبی است که مرحوم آقای روحانی مطرح نموده است مبنی بر اینکه مفهوم حرف، ایجادگرِ ربط بین سائر مفاهیم است.

یا به تعبیری که در تقریرات محقق خوئی بیان شده، معانی بر دو قسم هستند؛ معانی اخطاری و معانی غیر ایجادی.

ولی در ادامۀ کلام محقق نائینی تعبیری ذکر شده است که مطلب محقق خوئی از آن استفاده می­شود:

المقدمة الأولی: إن المفاهیم بکثرتها علی قسمین إخطاریة و إیجادیة؛ و الإخطاریة هی المفاهیم المتقوّمة بذواتها المستقلّة فی عالم المفهومیة استعمل فیها لفظ ام لا المخطورة بالبال بتوسط الالفاظ و یصح أن یخبر بها و یخبر عنها؛ نظیر الجواهر و الاجسام فی عالم العین و الخارج و هذه مفاهیم الاسماء.

سپس توضیح می­دهند:

و المفاهیم الإیجادیة هی المفاهیم التی لا استقلال لها فی المفهومیة و لا تقوّم لها بذاتها بل إنما تحدث فی موطن الاستعمال.

این مطلب در «التقریرات العالیة فی اصول الفقه» صفحۀ 122 ذکر شده است.

تا این قسمت از عبارت، با توضیح آقای روحانی نیز قابل انطباق است. سپس توضیحاتی ذکر می­کنند که آن را حذف می­کنیم. سپس می­فرمایند:

فتحصّل أن المفهوم إمّا یکون متقوّماً بذاته و حاصلاً فی نفسه مع قطع النظر **عن اللفظ** فلیس من شأن اللفظ إلا اخطار ذلک المعنی ببال السامع و إما لا یکون متقوّماً بذاته بل کان **حاصلاً باللفظ و موجَداً به** من غیر أن یکون له واقعٌ غیر الإیجاد و تحصّلٌ قبله و مقاهیم الأسماء من الأول و الحروف و ما یلحق بها من الثانی.

این قسمت از عبارت موهِم مطلبی است که توسط محقق خوئی به محقق نائینی نسبت داده شده است ولی به نظر می­رسد مطلبی که مدّ نظر محقق نائینی بوده، همان مطلبی است که مرحوم آقای روحانی به ایشان نسبت داده است اما عبارتشان از افادۀ مقصودشان قاصر بوده است.

تعبیراتی که ایشان ذکر نموده و بحث را با تکیه بر آن دنبال می­کند، کاملاً متناسب با آن است که به تعبیر مرحوم آقای روحانی، معنای حرفی، از سنخ وجود است نه از سنخ ماهیت که به آن وجود تعلق بگیرد.

به عبارت دیگر در عالم مفاهیم، وقتی می­خواهیم دو مفهوم را به نحوی که به یکدیگر مربوط باشند، محقق کنیم، باید یک سری مفاهیم ایجادی را به کار بگیریم تا بتوانیم این مفاهیم غیر مرتبط را به یکدیگر مرتبط کنیم و از همین رو، وضع حروف از قبیل «وضع عام، موضوع­له خاص» است؛ البته چنانکه گذشت، مقصود از خاص بودن موضوع­له حروف، جزئی بودن آن نیست بلکه متعیّن بودن آن است. به عبارت دیگر موضوع­له حروف، وجودات هستند و همانطور که پیدا است وجود مساوق تعیّن است نه مساوق جزئیت.

#### مقصود محقق نائینی از تعبیر «نسبت کلامیه»

در پاسخ به این سؤال که به چه دلیل محقق نائینی از تعبیر «نسبت کلامیه» استفاده نموده است به ذکر یک نکتۀ تکمیلی می­پردازیم.

به نظر می­رسد «نسبت کلامیه» برگرفته از تعبیری تاریخی «کلام نفسی» می­باشد. از قدیم یک بحثی مطرح بوده است مبنی بر اینکه ما پدیده­ای به عنوان «کلام نفسی» داریم که این شعر معروف گویای آن است:

إن الکلام لفی الفؤاد إنما جعل اللسان علی الفؤاد دلیلاً

یعنی کلام در فؤاد انسان و در درون او است؛ لسان و الفاظ دالّ بر کلام هستند و کلام مدلول اینها است.

تصور می­کنم مقصود محقق نائینی از «نسبت کلامیه» همان «کلام نفسی» بوده است اما مثلاً در این بین، اشتباهاً کلمۀ «لفظ» و مانند آن نیز از دهانشان خارج شده و موهِم خلاف مقصود شده است چون با در نظر گرفتن مجموع کلمات محقق نائینی تقریباً واضح است که مقصودشان، مطلبی نیست که محقق خوئی به ایشان نسبت داده است. با این مقدار فراز و نشیبی که توسط محقق نائینی صورت گرفته نمی­توان چنین مطلب واضح البطلانی را به ایشان نسبت داد.

مرحوم آقای صدر نیز کلام محقق نائینی را به شکل بسیار مفصل توضیح داده­اند که قصد ورود به آن را نداریم. در آینده به برخی از نکات موجود در کلام ایشان خواهیم پرداخت. پیش از ورود به نکات کلام مرحوم آقای صدر به یک نکته در کلام آقای شهیدی می­پردازیم.

آقای شهیدی به کلام محقق نائینی و مرحوم آقای صدر اشاره می­کنند اما به کلام مرحوم آقای روحانی اشاره نمی­کنند. کلام مرحوم آقای صدر بسط بیشتری نسبت به کلام مرحوم آقای روحانی دارد اما برای روشن شدن جوهر فرمایش محقق نائینی کلام مرحوم آقای روحانی کافی به نظر می­رسد؛ البته مرحوم آقای صدر مطالبشان را به عنوان توضیح کلام محقق نائینی مطرح نمی­کنند و صرفاً در صدد تشریح اصل بحث هستند؛ اما مرحوم آقای روحانی مطالبشان را به عنوان توضیح کلام محقق نائینی مطرح می­کنند.

# مروری بر ادراکات وجدانی در خصوص معنای حروف

ما با یک سری نکات وجدانی­ روبرو هستیم که برخی از آن­ها در کلام آقای شهیدی نیز به اشارت رفته و برخی دیگر ذکر نشده است.

## اولین درک وجدانی: استقلال معنای اسمی و عدم استقلال معنای حرفی

اولین درک وجدانی ما، عبارت از آن است که بین معنای اسم و حرف، تفاوت سنخی وجود دارد؛ معنای اسم، استقلال مفهومی دارد اما معنای حرف، استقلال مفهومی ندارد؛ نتیجۀ استقلال مفهومی معنای اسم، آن است که مخبر به و مخبر عنه واقع می­شود. این مطلبی است که محقق نائینی نیز به آن اشاره نمودند.

به عبارت دیگر، معنای اسم، سنخاً به گونه­ای است که می­تواند مبتدا و خبر \_یا همان مخبر به و مخبر عنه\_ واقع شود اما معنای حرف، چنین نیست؛ چون استقلال در مفهومیت ندارد.

## دومین درک وجدانی: عدم قابلیت معنای حرف برای لحاظ تفصیلی

دومین درک وجدانی ما ، عبارت از آن است که حروف ملحوظ استقلالی نبوده و نمی­توانند مستقلاً ادراک شوند. این مطلبی است که آقای شهیدی[[6]](#footnote-6) نیز به آن اشاره نموده و آن را انکار می­کنند. آقای شهیدی ادعا می­کنند حروف با وجود اینکه حالت در غیر بوده و مستقل در مفهومیت نیستند اما می­توانند، مستقلاً ملاحظه شوند.

اما مطلب آقای شهیدی برای ما قابل هضم نیست؛ به عقیدۀ ما اگر یک مفهوم، در عالم مفهومّیت حالت در غیر باشد، امکان لحاظ مستقل ندارد چون این دو مطلب با یکدیگر در تلازم­اند و تفکیک بین این دو، امکان­پذیر نیست.

البته آقای شهیدی نیز تنها در برخی حروف چنین ادعایی دارند نه تمام حروف؛ ولی همین مقدار نیز برای ما قابل هضم نیست.

محقق خوئی[[7]](#footnote-7) در نقض به دیدگاه محقق خراسانی فرموده بودند، در برخی موارد، حروف، ملحوظ استقلالی واقع می­شوند چون گاهی غرض اصلی از تفهیم و تفاهم، به معنای حرفی تعلق می­گیرد.

مرحوم آقای صدر[[8]](#footnote-8) در پاسخ به نقض ذکر شده توسط محقق خوئی، فرمودند، با توجه به اینکه حروف، استقلال در مفهومیّت ندارند و امکان لحاظ استقلالی ندارند، در اینگونه موارد، باید سؤال از معنای حرفی را به سؤال از طرفین یا سؤال از معنای اسمی موازی معنای حرفی بازگرداند، تا امکان لحاظ استقلالی را دارا باشد.

آقای شهیدی پاسخ مرحوم آقای صدر را بر خلاف مرتکز عرف دانسته و فرمودند وجداناً از خود معنای حرفی سؤال می­شود و خود معنای حرفی، ملحوظ استقلالی واقع می­شود.

این ادعای آقای شهیدی برای ما قابل قبول نیست اما ضمیمه نمودن این نکته لازم است که آقای شهیدی به هر حال چنین مطلبی را تصور نموده است؛ یعنی آقای شهیدی در اشکالی که به پاسخ مرحوم آقای صدر مطرح کرده، در واقع مبنای مرحوم آقای صدر را نپذیرفته است؛ یعنی آقای شهیدی مبنای مرحوم آقای صدر مبنی بر عدم امکان لحاظ استقلالی معنای حروف را نپذیرفته است.

اما به عقیدۀ ما اشکال آقای شهیدی و اینکه معنای حروف، امکان لحاظ استقلالی دارند، ناصحیح است. بین عدم استقلال معنای حروف و عدم امکان لحاظ استقلالی آن­ها تلازم برقرار است؛ بلکه این دو تا حدودی عبارت أخرای یکدیگر محسوب می­شوند و بسیار به یکدیگر نزدیک هستند لذا نمی­توان از یک سو، معنای حروف را در عالم مفهومیت غیر مستقل دانسته و از سوی دیگر ادعا کنیم، امکان لحاظ استقلالی آن­ وجود دارد.

**سؤال**: آیا نمی­توان مظروفیّت را مستقلاً ملاحظه کرد؟

**پاسخ**: مظروفیّتی که شما تصور کردید، معنای اسمی است نه حرفی؛ شما از معنای حرف، یک معنای اسمی انتزاع نموده­اید. این شبیه ابتدائیتی است که محقق خراسانی مطرح می­کند. ابتدائیت یک معنای اسمی است که به معنای حرفی «من» اشاره می­کند. این معنای انتزاع شده، می­تواند مبتدا و خبر واقع شود لذا می­توان گفت «الابتداء خیرٌ من الانتهاء»؛ در این جمله ابتدا و انتها، معنای اسمی و مستقل بوده و امکان مبتدا، خبر، مضاف­الیه و مجرور واقع شدن را دارا می­باشند. این­ها ویژگی­های معنای اسمی هستند.

## سومین درک وجدانی: قرار نگرفتن معنای حرفی در زمرۀ وجودات

عمدۀ مطلب، سومین نکته­ای است که در معنای حرفی وجود دارد. آیا لازمۀ عدم امکان لحاظ استقلالی معنای حرفی، آن است که از سنخ وجود باشد؟ آقای شهیدی[[9]](#footnote-9) به این مطلب اشاره نموده و به آن اشکال می­کنند که اشکالشان نیز وارد است.

اشکال ایشان به تقریب اول آن است که وجداناً معنای حروف، از سنخ وجود نیست.

### اصلی­ترین ثمرۀ بحث از معنای حرفی: امکان جعل واجب مشروط

اجمال این نکته را ذکر نموده و توضیحش را به جلسۀ آینده موکول می­کنیم. مهم­ترین محور بحث، همین نکتۀ سوم است که در مباحث اصولی نیز اثرگذار است.

اینکه وضع حروف را از قبیل «وضع عام، موضوع­له خاص» بدانیم چه ثمره­ای را به دنبال دارد؟ اصلی­ترین ثمرۀ این بحث، در تحلیل واجب مشروط نمایان می­شود. مرحوم شیخ انصاری وجوب را مدلول هیأت دانسته و فرموده است از آن رو که هیأت از قبیل معنای حرفی بوده و مدلولش جزئی است، امکان تقیید را دارا نیست.

محقق خراسانی در پاسخ به این اشکال، وضع حروف را از قبیل «وضع عام، موضوع­له عام» دانسته و مدلول هیأت را تقییدپذیر نموده­اند.

ما به صدد تحلیل این نکته هستیم که هیئات \_خواه دالّ بر نسبت ناقصه باشند و خواه دالّ بر نسبت تامه\_ تقییدپذیر هستند یا نه؟ نتیجۀ تقییدناپذیری هیأت، آن است که مرحوم شیخ، قیود موجود در کلام را متوجه مادّه دانسته و در تحلیل واجب مشروط، تحلیلی شبیه مبنای صاحب فصول در واجب معلق مطرح می­کنند؛ به عبارت دیگر مرحوم شیخ واجب مشروط را به واجب معلق باز می­گردانند که وجوبش فعلی است اما واجبش معلّق است.

خاستگاه این مبنای خاص، آن است که وجوب، مدلول هیأت است و از آن رو که هیأت، واجد معنای حرفی بوده و معنای حرفی، جزئی است، لذا مدلول هیأت تقییدپذیر نبوده و طبعاً قیود موجود در کلام متوجّه ماده می­شوند.

در جلسۀ آینده قصد داریم بر این نکته تکیه کنیم که ما بالوجدان می­فهمیم هیئات، خواه دالّ بر نسبت تامه باشند و خواه ناقصه، قابل تقیید هستند و همین مطلب سبب می­شود مفاد هیأت را از سنخ وجود ندانیم چون وجود تقییدپذیر نیست. وجود اگر محقق شود دیگر تحقق پیدا کرده است لذا ادعای آقای شهیدی مبنی بر اینکه بالوجدان معنای حرفی، از سنخ وجودات نیست، ادعای درستی است هر چند توسط ایشان توضیح داده نشده است. ما قصد داریم این درک وجدانی را توضیح دهیم و آنچه در مسأله حائز اهمیّت است همین نکته است لذا سعی می­کنیم بحث­های مفصلی که در رابطه با حروف مطرح شده را به شکل مختصر مطرح کنیم.

ما بحث حروف را کوتاه نموده و مباحث آینده را با محوریت ثمراتی که بر تحلیل معنای حرفی مترتب شده، دنبال خواهیم کرد و سعی­ می­کنیم قدری سریع­تر بحث را به پایان برسانیم. ما به آن مقداری از بحث که در مباحث اصولی نتیجه دارد، بسنده خواهیم کرد لذا فوائد بحث از معنای حرفی را لیست نموده و با توجه با آن، آن مقدار از مباحث که در تشخیص این فوائد تأثیر دارند را دنبال می­کنیم.

1. أجود التقريرات، ج‏1، ص: 16 [↑](#footnote-ref-1)
2. أجود التقريرات، ج‏1، ص: 18 [↑](#footnote-ref-2)
3. حاشیۀ أجود التقريرات، ج‏1، ص: 18 [↑](#footnote-ref-3)
4. بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 117 [↑](#footnote-ref-4)
5. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 95 و 96 [↑](#footnote-ref-5)
6. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، مسلک الآلیة ، ص ۱۷۳ و 185 [↑](#footnote-ref-6)
7. مصباح الأصول ( مباحث الفاظ - مكتبة الداوري )، ج‏1، ص: 61 [↑](#footnote-ref-7)
8. بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 102 و 103 [↑](#footnote-ref-8)
9. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، ۱- ایجادیة الحروف، ص ۱۸۳ [↑](#footnote-ref-9)